

نامه

(۴)

(ادامه مطالب بخش سوم)

محمدرضا حکیمی

الأعلون إن كنتم مؤمنين» برسد. و یکی از اقدامهایی که لازم بود در این انقلاب بشود، تصحیح مسائل مالی بود، چنانکه علی «ع» - به نص «نهج البلاغه» - در آغاز کار بدان پرداخت، و سوگند خورد که هیچ نادرستی مالی و برخورداری ناروا را به حال خود باقی نگذارد، اگر چه منتهی شود به پاشیدن خانواده‌ها از هم. باری، می‌بایست مردم - به پیروی از تعالیم مترقی و ستم ستیز دین - دعوت می‌شدند به حرکت در جهت استیفای حقوق سالها پایمال شده خویش، و حذف مالکیت‌های تکاثری و ضد قرآنی، و به دست آوردن مشروع حقوق معیشتی خود، و بیرون کشیدن آنها از حلقوم برخورداران مستکبر و طاغوتان اقتصادی و متکاثران و مترفان (به تعبیر قرآن)، و رهایی یافتن از چنگال فقرها و حرمانها و سقوطها، تا لمس می‌کردند که دین اسلام - بواقع - یک دین انقلابی است، دین عدل است و احقاق حق، دین انسانیت است و وجدان، دین بشریت است و انصاف، دین حقگزاری

پس انقلاب اسلامی - در صورت راستین خویش - قیام برای اقامه عدل است و شعله ور سازی «جنگ فقر و غنا»، به منظور رسیدن به آستانه «قسط قرآنی»، و حذف «محرومیت مادی» افراد و خانوارها، تا این خود مقدمه‌ای گردد برای حذف «محرومیت معنوی». یعنی مردم محروم - در سطوح گوناگون محرومیت، مرئی و نامرئی - از محرومیت درآیند، و از تعلیم و تربیت برخوردار گردند، و از جاهل ماندن به احکام دین، یا عاجز ماندن از عمل به احکام (که اغلب زاینده فقر و محرومیت است)، نجات یابند، و همگان راه تعالی توحیدی و رشد ایمانی و تکامل انسانی را از راه «عمل به احکام دین» در پیش گیرند، و برای همه افراد جامعه، از طریق «ایمان صحیح» و «عمل صالح» (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) غنای روحی و کمال نفسی حاصل گردد، و هدف متعالی دین تحقق پذیرد، و جامعه از واقعیت «انحطاط» به واقعیت «تعالی»، تغییر وضعیت دهد، و به این معیار قرآن: «أنتم

است و دادپروری، دین دادگری است و دادگستری ... و به هر دلیل بود اینگونه نشد. و آنچه از اموال و خانه‌ها هم گرفته شد- آنسان که باید- به دست انسانها و خانوارهای مظلوم و محروم و مغفول جامعه (که صاحبان اصلی آن اموال و خانه‌ها هستند) نرسید. و از سویی دیگر سخن از بی‌توجهی به امور زندگی (به نام امور مادی و دنیوی که نباید به آنها اعتنا داشت) نیز گفته شد، و از مردم صبر بر محرومیت خواسته گشت.^(۱) و این چگونگی- بطبع- به دزدان مالی و جنایتکاران اقتصادی و «سرمایه‌داران زالو صفت» و «مرفه‌ان بی‌درد»، خاطر جمع می‌داد، و آنان را شیر کرد تا کردند آنچه کردند، و مردم انقلاب کرده را به این روز نشانند، و با مکیدن خون مردم تورمی پدید آوردند که ...

بدینگونه روشن است که لازمه یک انقلاب راستین، تغییر واقعی ماهیت یک جامعه است از نظر زندگی و روابط و شعور و برخورد و استقلال و کرامت، تغییر از وضع نامطلوب ارتجاعی به وضع مطلوب مترقی، چنانکه در انقلابهای پیامبران، انقلاب صدر اسلام، و انقلاب دوم که علی «ع» با آن به خلافت رسید، واقعیت همینگونه بوده است.

در انقلاب امام حجت بن الحسن المهدی «عج» نیز، که مسلمانان واقعی (بنابر احادیث بسیار از پیامبر اکرم «ص» از طرق سنتی و شیعه)، بدان ایمان دارند و انتظار تحقق آن را می‌کشند، کار چنین است: اقامه عدل و اجرای قسط (يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا ...). بنابراین، نباید از این معیار خارج گشت، زیرا خروج از این معیار- معیار الهی و قرآنی فطری و طبیعی و تأیید شده با عمل انبیاء «ع» و معصومین «ع»- تخلیه انقلاب است از محتوای الهی و راستین آن (محتوایی که انقلاب فقط با آن

محتوی انقلاب است و بس)، نه تثبیت عرفی و اصطلاحی جدید در انقلاب، که این چگونگی اخیر هم شدنی نیست (چون ابطال فصل مقوم انقلاب است)، و هم مخالف حرکت‌های الهی است در طول تاریخ، و هم به نتیجه‌ای ضد آنچه مطلوب است خواهد رسید.

دوست دارم طلب جوان و عزیز و آگاه، این اصل مهم را بخوبی مورد تأمل و اندیشیدن قرار دهند؛ انقلاب، در اصل، یک فکر است نه تنها یک اقدام؛ یک شناخت است نه تنها یک حماسه؛ یک آگاهی عمیق است نه تنها یک شجاعت؛ یک دگرگونی ماهوی است نه تنها یک ایشار. و انقلاب هنگامی به معنای واقعی کلمه پیروز شده است که آن فکر تحول‌آفرین دگرگون‌ساز، در همه شئون و روابط، تحقق یافته باشد، و به تغییر اشخاص و اسماء و ظواهر بسنده نشده باشد، زیرا که در هر انقلاب، بر پایه عملکرد انقلابی، درباره آن، ارزیابی و قضاوت خواهد شد، و شعارهای آن ارجمند به شمار خواهد آمد؛ و گرنه، نه. و از همینجاست که «تکلیف شرعی» در مورد یک «انقلاب اسلامی»- که قانون اساسی آن قرآن است- بسی حساس و مهم و دشوار خواهد بود.^(۲) و اگر در شناخت این تکلیف و عمل به آن کوتاهی و مسامحه شود، و کار به دست و رأی مرتجعان افتد، خطر بزرگ رخ خواهد نمود. و آن خطر بزرگ نفوذ نفوذیان است- بویژه نفوذیان ظاهر الصلاح- و وارونه شدن تعالیم، و عرضه معکوس اسلام، و سرد شدن انقلابیون، و ناآگاه ماندن

۱- در صورتی که نیاز طبیعی قابل مبارزه نیست. و پیامبر اکرم «ص» فرموده است: «لولا الخبز ما صلینا ... اگر نان نبود نماز هم نبود». و از امام باقر «ع» نقل کردیم، که «شکم آدمی خالی است و نان می‌خواهد (و دیگر امکانات زندگی)». و آیا این واقعیات نیاز به استدلال دارد. و آیا بایست مورد توجه قرار نمی‌گرفت؟
۲- بویژه پس از فروپاشی نظام «سوسیالیسم» و توابع آن.

دوستان، و جولان دادن مرتجعان، و پرداختن دنیاطلبان متظاهر به سوء استفاده از امکانات و فرصتها، و سر خوردن آگاهان، و بریدن جوانان، و یأس توده ها، و سرافکنندگی مؤمنان و معتقدان و ایثارگران، و تسلط مجدد طاغوتان، طاغوتان اقتصادی، و سپس فرهنگی، و سپس سیاسی.

و نگرانی من همواره درباره همین «تکلیف شرعی» و «موضع اسلامی» است، یعنی اینکه -خدای ناخواسته- روحانیت، و ملت ما در پی روحانیت، نتوانند انقلاب را چنانکه باید شکل دهند، و عدالت و قسط را اجرا کنند، و تغییرهای بنیادی لازم را تحقق بخشند، و جامعه انقلاب کرده و شهید داده را -چنانکه سزاوار است- بسازند. و در نتیجه دیگر نه بتوان از اسلام به نام یک «دین انقلابی» (که الحق در ماهیت خود چنین است) دم زد، و نه بتوان ملت‌های محروم و مظلوم اسلامی را زیر پرچم اسلام و اسلامخواهی به انقلاب واداشت، و نه بتوان ملت‌هایی را که هم اکنون به ما چشم دوخته اند، و در صدد سرمشق گرفتن از این انقلابند، و به شورشها و حماسه آفرینیها و فداکاریهای دست می یازند، همچنان مؤمن به انقلاب و امیدوار و ایثارگر، در صحنه ها، بر پای داشت، و نه بتوان «امید مستضعفان جهان» بود و باقی ماند. مشکل متفکران آگاه اسلامی این است؛ اینکه تشخیصهای ضعیف، و دیدهای ارتجاعی، و دلنگرانیهای عوامانه، و برداشتهای قرون وسطایی از مسائل، و موضعگیریهای مرموز نفوذیهای موق، همه و همه دست به دست هم دهند، و مانع تراشیها و کارشکنیهای دشمن پر سابقه آشنا به رموز نفوذ و تخریب نیز بدانها منضم گردد، و آن چگونگی ارزش سوز و انقلاب تپا کن، اتفاق بیفتد. و اگر چنین اتفاقی بیفتد یا تا حدودی افتاده باشد -خسرانی عظیم به وقوع پیوسته است، و زیانی سترگ روی داده است،

خسرانی به گستره قرن بیستم، خسرانی که چه بسا ذهنهای ناآگاه، یا دشمنان طرار، یا مبلغان مسلکهای استعماری، آن را هر چه بیشتر دامن زنند و سرایت دهند و به نام اسلام (نه موانع گوناگون)، و ضعفها و برداشتهای غیرانقلابی از اسلام و... تمام کنند، و «اسلام انقلابی» را از «انقلاب اسلامی» (که اعم از اوّل است) -بعمد- متمایز سازند، و صدماتی گرانبار و جبران ناپذیر به ارزشهای ابدی اسلام وارد سازند، و روح نو میدی و تسلیم پذیری را دوباره در ملت‌های بپاخاسته مسلمان -چنان گذشته- بدمند. و بدینگونه از «انقلاب اسلامی ایران» انتقام گیرند.

پس اکنون می نگرید که موقعیت حوزه ها چه بسیار حسّاس است، به نام اداره کنندگان یک کشور اسلامی، و گردانندگان یک ملت انقلابی، و صاحبان تصرف در یک جامعه ایثارگر گلگون سیما، و شکل دهندگان به یک انقلاب پرطین، و مسئولان در برابر خون گلزارها گلزار شهید، و معماران «مدینه قرآنی»، مدینه قائم بالقسط (که باید باشند، و هدف دین همین است و ندای قرآن همین، و روحانیت به همین دلیل مورد احترام و پیروی است). و از میان آنچه گفته شد، سهم طلاب جوان بیشتر است، که آینده جامعه و انقلاب -در این روند و نظام- به دست آنان خواهد افتاد.

و بسیار روشن است که حوزه ها نمی توانند درباره انقلاب تسامح گرا باشند، یا با مسائل -مسائلی بسیار مهم و حسّاس- از موضع ناآگاهانه یا غیر انقلابی برخورد کنند، زیرا تسامح گرایی در یک انقلاب به زیان انقلاب نیست، محو انقلاب است، و تبدیل زندگی پیش از انقلاب است به چگونگی چه بسا بسیار بدتر از آن، هم از نظر مادی و اقتصادی و هم از نظر فرهنگی و دینی.

در اینجا دوست دارم -بلکه لازم می بینم- موضوعی مهم را مطرح کنم. و آن موضوع این است که آیا یک

انقلاب- در اصل- برای چه پدید می آید، و از کجا و به چه منظور آغاز می گردد؟ طلاب جوان باید در این باره بزرگی و گستردگی بیندیشند، و تاریخ انقلابها را بخوانند، و مسائل انقلابها را بدانند. بد نیست در اینجا چیزهایی را مرور کنیم، و فراموش شده‌هایی را به یاد آوریم، و به فرموده قرآنی «افلا تذكرون» عمل کنیم:

هنگامی که زندگی یک جامعه و روابط حاکم بر آن زیر سیطره «ارتجاع» قرار گرفت (مثلاً: ارتجاع سلطنت، ارتجاع حصر قدرت و سوء استفاده از آن، ارتجاع وابستگی، ارتجاع ارزش زدایی، ارتجاع سرمایه داری، ارتجاع فکری و شعوری، ارتجاع تشخیصی و برداشتی از دین و مفاهیم آن، ارتجاع تعلیمی و تربیتی، ارتجاع بی منطقی و قلدری، ارتجاع آزادی ستیزی و محدوداندیشی، ارتجاع خود محوری و خردناپذیری، ارتجاع عدالت کشی و حق ناشناسی، ارتجاع فرصت طلبی و سودپرستی، ارتجاع خودگرایی و غیر فراموشی، ارتجاع الحاد و روشنفکری- و همانند اینها از شکلهای گوناگون ارتجاع ...)، و ارزشهای متعالی و ناب فراموش یا محکوم گشت، و ضد ارزشها حاکم گردید (و به تعبیر دینی: صار المعروف منكراً و المنکر معروفاً)، و انسان در کشمکشها و خطهای فکری و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و تربیتی و هنری و تبلیغی حاکم بر جامعه، به جای اینکه «هدف باشد»، «وسیله» شد، و فهمها و شعورها به انجامد گرایید، یا بدان مجبور گشت، و اقدامها و حضورها به سکون و حذف انجامید، و زندگیها بدل به مردن تدریجی شد، و «حیات» از «عقیده» و «جهاد»- دو ارزش اصلی زندگی- تهی گردید، و جور و ستم به صورتهای گوناگون در زندگی و معیشت و هستی و موجودیت یک ملت رسوخ یافت، و سرمایه و مال قدرت شد، و سرمایه دار محترم به شمار آمد و کارگردان واقعی

اوضاع گردید، و ثروتها به دست جمعی افتاد (دولة بین الاغنیاء) و «چپو» شد، و زندگیها بسیار متفاوت گشت، و رشد شخصیت از فرهنگ آموزش و پرورش افتاد، و دادگاهها محل نفوذ ستمگران اقتصادی شد، و قانون لفظی فاقد معنی گردید، و «استضعاف» بر همه جا سایه ای شوم افکند، و فرعونیت (مرئی یا نامرئی) خصلت زمامداران گشت، و قارونیت بر ششون جامعه تسلط یافت، و خاندانهای حاکم در بیخبری و خودخواهی و احساس قدرتمندی (و توهم محبوبیت) غرق گشتند، و انسان و انسانیت تحقیر شد، و کرامت انسانی از ارزشگاه والای خویش فرو افتاد، و غرور یک قوم منکوب گشت، و نوامیس ملعبه گردید، و عناصر بیگانه گرای خائن همه جا نفوذ یافتند، و برخی از خودیهای بی هویت بیگانه گراتر از بیگانه گرایان شدند، و عزتها شکست، و مقدسات مهتوک گردید، و خون یک ملت به جوش آمد، و روح یک ملت خروش برداشت، و نویسندگان آگاه در یک روند زمانی به نشر آگاهیها پرداختند، و گویندگان آنچه را باید بگویند با شهامت گفتند، و متفکران تغذیه ناب و جذاب ذهنیت جوانان را به عهده گرفتند، و جوانان خشم غرور آفرین خویش را رها کردند ... و فضاها همه فریاد شد، و فریادها همه سرخ ... در چنین حال و احوالی مقدمات یک انقلاب پدید می آید، و مردم به سوی جهشهای انقلابی و دگرگونساز روی می آورند، و «سرود جهشها» را می خوانند، و «فریاد روزها» را در همه جا تندر آسا طنین افکن می سازند، و در این راه عظیم جهاد می کنند و جهاد، و فدا می دهند و فدا ... و با خون پاک خویش، چهره شفق گلگون را، به نام دفاع از تعالی والای حیات مقدس انسانی، آزین می بندند ...

و آیا اینهمه ... برای چیست؟ برای اینکه کلیت آن اوضاع ارتجاعی و ضد ارزشی و ضد رشد و تعالی و ضد

تربیت و دیانت را دگرگون سازند، و با ساختن زندگی سالم و اقتصادی سالم، در راه رشد و کمال مادی و معنوی گام نهند. این است روند سالم پیدایش یک انقلاب در جامعه، و این است هدف انقلاب. و در یک انقلاب اسلامی - که روحانیت نیز در آن حضور فعال دارد - هدف مردم رسیدن به یک زندگی اسلامی و قرآنی است نه جز آن، یعنی رسیدن به همان «حیات طیبه»، حیات ایمان و عدل (من عمل صالحاً من ذکر أو أنسی، و هو مؤمن، فلنحیینه حیاة طیبة) (۱).

بنابراین، برای ساختن یک جامعه انقلابی - که هدف انقلاب است - از همه چیز ضروری تر و لازمتر آگاهی و شناخت است، شناخت زندگی، شناخت انسان، شناخت زمان، شناخت مجموعه روابط انسانی در سیاست و اقتصاد و تربیت و اندیشه و فرهنگ، و شناخت هدف اعلای حیات بشری (در تفسیر انبیا «ع»). و روشن است که «شناخت تکلیف» که عمده ترین شناختهاست بدون شناختهای یاد شده میسر نیست. و چون این انقلاب یک انقلاب اسلامی است و - بطور غالب - به رهبری روحانیت و حوزه ها تحقق یافته است، و اکنون نیز مدیریت آن در همه ابعاد در دست روحانیت و حوزه ها قرار گرفته است، پس اکنون سرنوشت اسلام و انقلاب اسلامی و سرنوشت ملت ایران (و چه بسا بتوان گفت تا حدود زیادی سرنوشت دیگر ملتهای مسلمان، بلکه دیگر ملتهای مستضعف و محروم جهان)، در گرو چگونگی این مدیریت است. و این مدیریت در گرو چگونگی آگاهی و شناختهای یاد شده است.

حال خوب پی می بریم که «آگاهی» - به معنای کامل و تحقق شامل آن - باید در فضای حوزه ها چنان حضوری داشته باشد که هر طلبه و روحانی آن را تنفس کند و در فضای آن بیابد. و این آگاهی است که ذهنیت می دهد، و

دید می بخشد، و افق می آفریند. انسان بی افق - یعنی زیسته در زیر دالان معلومات ذهنی با دید بسته - برای خودش هم مصیبت است تا چه رسد برای اسلام و مسلمانی (احادیث در این باره بسیار است، که نشان می دهد که پیامبر اکرم «ص» و ائمه طاهرین «ع» تا چه اندازه به آگاهی و بیداری عالم دینی اهمیت می داده اند. نمونه هایی در فرصت دیگر خواهم آورد).

بدینسان بخوبی روشن می گردد، که کوشش صادقانه و تلاش آگاهانه برای وارد ساختن آگاهی با ابعاد گوناگون آن در حوزه ها، اکنون، از بزرگترین عبادتها و خدمتهاست؛ با این شرط مهم که به صورتهای مناسب انجام پذیرد، و به وسیله کتابهای علمی و عمیق و مستند و افق آفرین، و نشریات گرانبار، و مجلات وزین؛ و البته - و صد البته - به دست کسانی صلاحیتدار، و خود حوزه دیده و خدمت استاد کرده، و آشنا به رموز دین (بویژه معارف اهل بیت «ع»، که تنها کلید فهم جوهر «توحید» و ماهیت «علم قرآنی» و حقیقت «اسلام» است)، و متعمق در متون دینی، و متقی به تقوای لازم، و بدور از انانیتهای حق پوش، و غیر متأثر از فرهنگهای غربی و بیگانه، و نه غیر آگاه از آنها، آری، این اقدام اکنون و در این روزگار بویژه، از بزرگترین عبادتها و خدمتهاست، و حتی از بزرگترین مظاهر توسل و عرض ادب است به ساحت قدس حضرت حجت بن الحسن المهدی «عج»، اگر کسانی مسائل را درست درک کنند، و اهلیت امر را از ابعاد گوناگون احراز کرده باشند.

من در این گفتار می خواهم از ایجاز نگذرم. با این وصف مطالبی را باید گفت، و تجربه هایی را باید به حضور طلباب جوان جوایب مخلص تقدیم داشت. و اگر

۱ - سوره نحل، آیه ۹۷.

بطور کلی نیز در نظر بگیریم، هیچ چیز بهتر و خداپسندتر از این نیست که دوستان خود، به مشکلات و نواقص و ضعفها و انحرافها و تحریفها و نفوذها و نفوذیها و ارتجاعها و انحطاطها و فرصت طلبیها و رفاهگراییها و نفس پرستیها و دنیا خواهیها و خودمحوریها و مردم فراموشیها، برخوردند و آنها را - خالصاً مخلصاً - در میان نهند، و به چاره جویی گذارند، نه دشمنان ... چه اینکه دشمنان - بویژه نفوذیان - اگر به امور یاد شده برخوردند نخواهند گفت، بلکه بصورت‌های گوناگون - مرئی و نامرئی - آنها را تأیید خواهند کرد، و رواج خواهند داد، و ارزش بشمار خواهند آورد، تا کسی به نقصها و ضعفها پی نبرد، و در صدد چاره جویی و چاره‌گری و چاره‌اندیشی بر نیاید؛ و کار بدین منوال بگذرد، و مشکلات هر چه بیشتر بیخ پیدا کند، و جا بیفتد، و سرانجام ارزشهای اسلامی و انقلابی متهم گردند و بیدفاع مانند، و آگاهان مأیوس شوند، و جوانان ببرند، و توده‌ها در حسرت و حیرت روز بگذارند، و اقتصاد - همین‌گونه - رو به تباهی رود، و فرسنگها فرسنگ از «عدل اسلامی» و «قسط قرآنی» فاصله گیرد، و اخوت ایمانی (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ)، و برادری اسلامی - با این سطوح زندگیهای متفاوت و بیخبریهای دردناک - به صورت لفظی فریبنک یا خنده‌آور جلوه کند، و آموزش و پرورش - چه در حوزه‌ها و چه در دیگر مراکز در سراسر کشور - دارای ماهیتی ارتجاعی شود، و دانشگاهها به ابتذال گراید (و «فرهنگ» مورد «تهاجم» قرار گیرد). و چون چنین شود، اندک‌اندک به ایمانها و باورها زیان رسد، نخست ایمان به انقلاب، و سپس به کسانی که انقلاب کردند، و آنگاه - خدای ناخواسته - به مکتب و ارزشهایی که به نام آنها انقلاب شده است. اقتضای واقع بینی - که تکلیف هر مسلمان است تا چه رسد به طلبه و روحانی و واعظ و عالم و مدرس و

نویسنده و مؤلف دینی و مرجع تقلید - توجه معتقدانه به این مسائل بسیار حساس و حیاتی است، و نگرانی نسبت به این مسائل، که «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ»^(۱) - یک شب بیخبری و بی توجهی (و حساس نبودن) نسبت به جامعه اسلامی و امور مسلمانان کافی است که انسان را از مسلمانی - به نص سخن پیامبر اکرم «ص» - معزول سازد.

و حال را، چه از این بهتر، که واقعیتهای با طلب جوان دردمند آگاه - که اگر امیدی باشد به همین دسته است و بس - در میان گذاشته شود، و در راه آگاهسازی و شناخت دهی هر چه بیشتر به آنان گامهای لازم برداشته شود. چون جامعه ما - در صورت غالب - جامعه‌ای مذهبی و اعتقادی است، یعنی حرکتها و اقدامها و موضعگیریهایش پیرو الهامها و راهنماییها و فتواها و وعظها و منبرهای دینی است. بنابراین، ذهنیت جامعه با ذهنیت حوزه - بطور غالب - حالت ظروف مرتبطه دارد. حوزه، از نظر آگاهی و زمان شناسی و ترقی خواهی و انساندوستی و عدالت طلبی و فرهنگ گستری و تکاثرستیزی و فقر زدایی، در هر سطحی که باشد و بشناسد و بیندیشد، جامعه نیز - بطور نوعی و عموم - در همان سطح خواهد بود و خواهد شناخت و خواهد اندیشید؛ و موارد استثنایی کارگشایی نخواهد کرد.

اصولاً در جامعه ما - در محیط اسلامی - پنج گونه تربیت‌گری و شناخت‌دهی و فردسازی (تربیت)، که نتیجه آن جامعه‌پردازی (سیاست) است وجود دارد.

- ۱ - تربیت خانوادگی.
- ۲ - تربیت محلی و محیطی.
- ۳ - تربیت گروهی و صنفی.
- ۴ - تربیت آموزشی (در همه سطوح، از مهد کودک تا

۱ - «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۶۴.

دانشگاه).

۵- تربیت عمومی.

۱- تربیت خانوادگی؛ این تربیت اغلب مذهبی است. (۱)

۲- تربیت محلی و محیطی؛ این تربیت - بطور غالب - آمیخته ای است از سنتهای ملی و محلی و عرف و عادات مردم توأم با آداب و سنن دینی و مذهبی (بخش دوم از مسجدها، حسینیه ها، جلسات قرائت قرآن، و انواع دیگر جلسات و محافل دینی و مذهبی مایه می گیرد) (۲).

۳- تربیت گروهی؛ این تربیت نیز بطور عمده مذهبی است، نهایت مذهب با برداشتهای خاص بزرگترها و رهبرها و مرتبی های هر گروه، از مذهب و مسائل مذهبی. (۳)

۴- تربیت آموزشی؛ این تربیت در مراکز مختلف آموزشی، در سالها و سطوحهای مختلف - از مهد کودک تا دانشگاه - انجام می پذیرد. و اکنون - بطور غالب - در زیر پوشش روحانیت قرار دارد، با توجه به نفوذ و تأثیر گروهها و افراد مختلف مذهبی (و چه بسا جز آنان)، و دید و درکهای کسانی با سلیقه ها و برداشتهای مذهبی متفاوت، و چگونگی احوال کتابهای درسی و نشریه های گوناگون رایج در این محیطها و ...

۵- تربیت عمومی؛ این تربیت است که همه سطوحهای اجتماعی را در بر می گیرد و بر همه تأثیر می گذارد. این تربیت و ساختن فرد و جمع، از طریق منبر و وعظ (۴) و جلسات مختلف مذهبی - خانگی و جز آنها - و جلسات قرائت قرآن، و روضه خوانی و سینه زنی و مرتبه سرایی و مداحی و مولودی خوانی و هیئت های عزاداری و ... انجام می پذیرد، و از درون روستاها و محلات کوچ نشینها و کوهها و محل زندگی چوپانها حضور دارد تا عمق شهرها، مسجدها، حسینیه ها،

بازارها، سراها، میدانها و بزرگترین مجامع و مراسم مذهبی، و عروسیها و ختمها، سخنرانیها، خطبه ها، جمعه ها و جماعتها، و عید غدیر و عید فطر و عید قربان.

۱- با صرف نظر از اینکه خانواده های مذهبی تا چه اندازه از معلومات درست مذهبی و دیدها و شناخته های صحیح تربیتی مذهب برخوردارند، و آیا همه خانواده ها و پدرها و مادرها نوبادگان و جوانان و نوجوانان خود را - پسر و دختر - چنانکه باید تربیتی مذهبی و درست می دهند یا نه؟ و آیا خود تربیت درست اسلامی و اطلاعات دینی لازم دارند یا نه؟

۲- با صرف نظر از اینکه در اینگونه محافل تا چه اندازه اصالت های شناختی و اقدامی مذهب، در ارتباط با زندگی فرد و جامعه، در ابعاد مختلف، تعلیم داده می شود، و تا چه اندازه این محافل از نفوذ ارتجاع در امانند.

۳- با صرف نظر از اینکه در درون این مجامع، گاه چه عناصری به هم می رسند، و چه چیزهایی به نام مذهب تلقین می کنند؟ و چه دیدها و درکها و شناخته های و موضع گیریهای القامی گردد؟ ...

۴- با صرف نظر از روند بسیار اسفبار و دردناک و انحطاط آفرین و ارزش بر باد ده حضور جمعی از کم اطلاعاتان خام، بلکه بیسوادان و حوزه ندیدگان - یا حوزه دیدگان درس نخوانده و اخورده - و بی تقویان، یا شیادان دنیا طلب و مرید باز و دکه دار، که در گوشه و کنار، ظاهری به هم زده و دسترسی به حسینیه و مسجد و محراب و منبری پیدا کرده اند، و یا للأسف! و اکنون شاید به جاهای دیگر نیز ... و خدا می داند که چه می کنند و چه می گویند و چه انحطاطهایی می پراکنند، و چه زدگیهایی بوجود می آورند، و چه موضع گیریهایی - خام و جاهلانه و مرتجعانه و عوامفریبانه و معاش جویانه - ابراز می دارند، و با ذهن عوام چه می کنند، و دل خواص را چگونه از درد می آکنند، و نسل جوان را (اگر کسی از جوانان به سراغ آنان برود) چسان می تاراند. و لابد مستولان - که خود از روحانیانند و از سابقه و حضور این کم و کیفها بخوبی مطلعند - از کناز زدن این رده - هر چند تا - و پاکسازی حوزه کلی دین و جامعه و قرآن و قبله و رمضان و عاشورا و مسجد و حسینیه، از لوث حضور اینگونه کسان - به خاطر خدا - غفلت نخواهند کرد. آیا در جهان امروز، و در فرهنگ امروز، و در اندیشه و آگاهی امروز، وجدانتان به چگونه کسانی رضایت می دهد که سخنگوی قرآن محمدی، و نهج البلاغه علوی، و تعالیم والای مذهب جعفری باشند؟ چه کسانی؟ ...

و آنچه در این مقوله همواره از طریق رادیو و تلویزیون و مطبوعات و کتابها و روزنامه‌ها و مجلات دینی نشر می‌شود و القا می‌گردد. (۱) آری به تعبیر بعضی از نویسندگان: «مردم با روحانیت در تماس مستقیمند. و روحانیت در زندگی‌شان از تولد تا عروسی و مرگ تأثیر مستقیم دارد».

بنابر آنچه یاد شد، «بخش عمده» ای - و بسیار عمده - از چگونگی فکر و شناخت و آگاهی و تربیت و برخورد و اقدام و زیستن و روابط و کارهای مردم در سراسر جامعه، نشأت یافته از چگونگی‌های مزبور در حوزه‌هاست، و کسانی که از حوزه‌ها به سوی جامعه - همه جامعه - سرازیر می‌شوند، در هر مقام. و این چگونگی‌ها - بیشتر - در گرو چگونگی دید و درک و آگاهی و اندیشه و زیست حاکم بر اهل حوزه است (بویژه مدیران و مربیان و مدرسان مختلف و همه کسانی که در حوزه‌ها حضور فعال دارند و تأثیر گذارند)، و افکاری که بر آنها حکومت می‌کنند - افکار اصیل اسلامی و برداشتهای درست و متعالی ... یا جز آنها ...

خوب، اکنون ملاحظه می‌کنید که اقدام مناسب، با روش مناسب، از سوی اشخاص مناسب، و کسانی واجد صلاحیت و اهلیت‌های مذکور، برای نشر آگاهی‌های لازم در حوزه‌ها، و نشان دادن راه وصول به آن آگاهی‌ها، و گسترش و عمق بخشی به آنها (علاوه بر آنچه اکنون هست؛ و در هر بخش و در نزد هر کس هست، بسیار مغتنم است و محترم)، تا چه اندازه دارای اهمیت است، بلکه سرنوشت ساز است و ضروری، برای اسلام و مسلمانان، و عزت قرآن، و حشمت قبله، و عظمت اهل بیت «ع»، و قداست علمای سلف، و کرامت انسان، و رسوخ «ایمان» در افراد، و تحکیم مبانی «عمل صالح» در جامعه‌ها، و

تحقق «عدالت»، و تجلی اسلام، و نابسازی تربیت (پرورش)، و تحرک بخشی به تعلیم (آموزش)، و تعمیق اندیشه، و تأمین آزادی، و تصعید اجتماع، و تعالی سیاست، و مصونیت فرهنگ، و تطهیر اقتصاد، و تضمین دفاع، و حفظ نسلها، و سعادت توده‌ها، و رهایی محرومان، و نجات مستضعفان، و سقوط مستکبران، و رشد جهان اسلام، و صیانت وجهه انقلاب ...

آری، اقدام یاد شده - با چگونگی که یادگشت - تا این اندازه می‌تواند مهم باشد و مؤثر افتد. و اکنون - با توجه به مقدماتی که گذشت و تأمل در آنها و اندیشیدن در جوانب و ابعاد مربوط به آنها - می‌فهمیم که این اقدام تا چه اندازه لازم است، بلکه بی‌هیچ درنگ و تردید باید گفت، این کار - هم اکنون و در این شرایط زمانی - جزء «واجبات» است، و خود از مقدمات قریبه و مهمه «تحول در اجتهاد» است - که امروز در طلیعه آرمانهای آگاهان و بیداران جای دارد - و بدینگونه باید گفت، اقدام مزبور، از «اهم واجبات» است.

۱ - نباید از تأثیر بسیار مهم رادیو و تلویزیون و کتاب و روزنامه و مجله، در ساختن فکری و تربیتی فرد و جامعه غفلت کرد، لیکن این وسائل هر کدام به گونه‌ای در ارتباط با همان پنج جریان تربیتی قرار دارند، و از حوزه کلی آنها، بیرون نیستند (بجز برخی امور و جهات که اکنون مجال شرح آنها نیست).